دریچه

فیلمی که باید دید

علی شکوری‌راد
دبیر کل حزب اتحاد ملت

به بیننده‌ها من قرار شد برنامه خانوادگی ما برای سیزده بدر دیدن فیلم تختی و پس‌آن غذاخوردن در بیرون باشد. ۱۶ نفر بودیم. پس از پایان فیلم همه از دیدن فیلم راضی بودند. پدر و مادرها که نوستالژی تختی را داشتند، بسیار بیشتر. شش سالم بود. خواهر بزرگم شعر مهدی سهیلی را در سوک تختی از روی روزنامه آن روزها که خبر خودکشی تختی را داده بودند، با صدای بلند برای پدرم می‌خواند: پسر جان، بابکم ای کودک تنهای تنهایم... مرا بی‌همزبانی گشت. دردم درد غربت بود... اما باور ما بعدها این شد که تختی را ساواک کشته است. به خاطر محبوبیت از حد گذشته‌اش؛ محبوبیتی که هنوز آدم می‌کشد و در زمانه ما نیز دردی است. این باور در این فیلم نقش می‌شود و به صراحت گفته می‌شود که تختی خودکشی کرده است. خودکشی براساس باورهای دینی ما پذیرفته نیست. خواهرادرام که یک بار فیلم را در جشنواره فیلم فجر دیده بود، وقتی رضایتمندی ما را از فیلم دید، گفت من باز اول که فیلم را دیدم، حال نکردم و با استناد به نگاه مذهبی، نظر من را درباره خودکشی تختی پرسید. براساس حسی که از دیدن فیلم گرفته بود، فی‌البداهه گفتم: به وقتش بود. نظری که شاید در شرایط عادی بر زبان نمی‌آوردم؛ اما اکنون که به زبان آورده‌ام، مانعی نمی‌بینم آن را توجیه و از آن دفاع کنم. به نظر من این توان تأثیرگذاری فیلم بود. خودکشی را روایت کرد؛ اما اسطوره تختی را نشکست و گناهی به پای او نوشت. تختی با وجود این روایت تلخ، فرود نیامد و همچنان در فراز باقی ماند و علاوه‌بر آن نوعی همدلی‌بداری را در من ایجاد کرد که از آن خرسندم؛ به‌طوری که دلم می‌خواهد یک بار دیگر فیلم را ببینم. فیلم حماسی؛ اما کاملا باورپذیر بود. برخلاف فیلم تنکه ابوقریب از همین کارگردان که به‌سختی تا پایان فیلم در سالن سینما نشستم. اگر این روزها دلسوزان سینما از فروش کم فیلم خوش‌ساخت و دیدنی «فلامرضا تختی» ابراز نگرانی می‌کنند، به نظر من علاوه بر نامناسب‌بودن نوروز بهینه‌کننده خواسته‌اند نشان دهند که بخش‌هایی از جامعه امروز ما از نظر سیاسی و اجتماعی شباهت‌های عجیبی با بخش‌هایی از جامعه تختی پیدا کرده؟ ممکن است آخرین نکته‌ای باشد که سازندگان فیلم برای روایت از دهنشان عبور کرده باشد و این برداشت من است. اما به نظرم چه خواسته و چه ناخواسته این افقای افتاده است و شاید اگر یک نظرسنجی از کسانی که این فیلم را دیده‌اند صورت بگیرد، که آیا به نظرتان چنین هایی از این فیلم بیانگر ایران امروز نیست؟ ۶۰.۵۰ سال از آن زمان فاصله دارد؟ قطعا با این پاسخ روبه‌رو نخواهیم شد که تهران و ایران از آن زمان، یادآور بسیاری از جنبه‌های ایران امروز نیست؟ نمی‌توانم تاثیت کنم اما به نظرم اگر این نظرسنجی صورت بگیرد، شگفت‌زده خواهیم شد که چه کسر قابل توجهی از کسانی که فیلم را دیده‌اند به چنین جمع‌بندی رسیده‌اند که زندگی فیلم به نوعی ایران امروز را نشان می‌دهد. می‌توانیم چشم‌هایمان را ببندیم و فرض کنیم در زمان تختی زندگی می‌کنیم. یعنی کسی که آن خصوصیات را دارد، الان دچار معضلات سیاسی و اجتماعی از ناحیه دولت و مردم است. شما می‌توانید بگویید وارد این حوزه‌ها شده. معذالک فیلم به درستی نشان می‌دهد. این فرد چقدر از ناحیه دولت تحت فشار بوده. نمی‌توانسته به استادیوم و باشگاه برود و اجازه نمی‌دادند مرتبی شود. این آدم را از همه‌جیز ساقط می‌کنند و در فیلم به درستی نشان داده شده است. تختی خیلی همه‌اوذ نیست. این یک جنبه است که چرا زمانه تختی زمانه ما شباهت وجود دارد. جنبه دیگر که رسما در فیلم نمی‌توانستند مخفی کنند، داستان زورآزمایی بزرگ‌ترهاست. من دیروز سال‌ها کلاس هفتم یا دبستان غزالی کلاس ششم بودم که این زورآزمایی را در کلاس دیدم. تلاش‌های تختی برای کمک به مردم رانلزده‌زده را به خاطر دارم. کسی به شیر و خورشید و سازمان تأمین اجتماعی شاهنشاهی پول نداد اما هر کس به تختی دست داشت با جان و دل به تختی می‌سپرد. این داستان در زلزله کرمانشاه اتفاق افتاد. چرا مردم باید به صادق زیباکلام اعتماد کنند و در ۴۸ ساعت یکی، دو میلیارد تومان به او بسپارند. گویا به این تداوم که صادق زیباکلام پول‌ها را خورد و حرکم دوا اما اینکه یک شخصیت داشتگاهی در ۴۸ ساعت می‌تواند این مبلغ را جمع کند، با وزشکاری منل علی دایی در یک هفته چهار برابر زیباکلام پول جمع می‌کند. فرد ناشناخته منل ترکس کلیاسی که می‌گویند اول جمع نمی‌کند اما به راحتی از مردم پول جمع می‌کند. دقیقا به همین دلیل تختی است که یا کمک‌های تختی این شوک به جامعه ایران داد. مهم‌ترین جنبه فیلم ملاحظه تختی از نظر من جنبه سیاسی و اجتماعی‌اش است که بیننده را تکان می‌دهد. در فروردین ۹۸ می‌توانی چشم‌هایت را ببندی و فرض کنی در سال‌های ۳۹ و ۴۰ هستی، سال‌هایی که تختی بود. یک سری موارد در این جامعه خیلی فرق نکرده. از نظر من که کارم تابع تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است، مهم‌ترین جنبه فیلم این نکته است. این جنبه از فیلم بسیار عیان است و به هیچ روشی نمی‌توان این جنبه را از فیلم حذف کرد.

علامی: حس تماشاگر در انتهای فیلم حسی است که می‌توان روی آن سرمایه‌گذاری کرد. بعد از دیدن فیلم «فلامرضا تختی»، حس رضایت ما از جنسی است که شاید در مورد دس بعد ما بیشتر صدق می‌کند. انگار هنوز ارزش‌ها و آرمان‌هایی وجود دارد. فیلم تختی به‌نوعی بازگشت به آن آرمان‌هاست. حس خوبی است که بعد از دیدن فیلم فرگمی کنید هنوز می‌شود به چیزی ایمان داشت

احمد علامی: حس تماشاگر در انتهای فیلم حسی است که می‌توان روی آن سرمایه‌گذاری کرد. بعد از دیدن فیلم «فلامرضا تختی»، حس رضایت ما از جنسی است که شاید در مورد دس بعد ما بیشتر صدق می‌کند. انگار هنوز ارزش‌ها و آرمان‌هایی وجود دارد. فیلم تختی به‌نوعی بازگشت به آن آرمان‌هاست. حس خوبی است که بعد از دیدن فیلم فرگمی کنید هنوز می‌شود به چیزی ایمان داشت

نظرهالی هنر و ورزش درباره فیلم غلامرضا تختی

کوه‌نورد فیلم غلامرضا تختی را می‌توان از جمله تولیدات سینمای ایران دانست که کنجکاوی زیادی به مردم داشت و از جمله فیلم‌های پرهت جشنواره فیلم فجر بود. این فیلم در جشنواره فیلم فجر توانست نیاز بسیاری از مخاطبان و اهالی سینما را به خود جلب کند. از ابتدای کار نیز چهره‌های زیادی به تمجید از این فیلم پرداختند. سیدمحمد بهشتی درباره این فیلم نوشت: «جامعه برای اعادهٔ حیثیت نیاز به اسطوره دارد. اسطوره‌ها شخصیت‌هایی‌اند که مقبول مردم واقع شده‌اند و زنگارها و معایبشان زدوده و تبدیل به اساطیر شده‌اند. هر ملت در قاب این آینه‌هاست که موفق می‌شود چهرهٔ حقیقی ولی مغفول خود را تماشا کند. آن خود دست‌داشتنی‌اش را از خود بیرون‌زن با این معنی اساطیر مهم‌ترین ثروت جامعه‌اند؛ خصوصا در برنامه‌های سخت. به او امید بقا می‌دهند و افقی زیبا پیش چشمش می‌گشایند. آینه در اسطوره‌سازی به کمک مردمان می‌آید قصه است. اما این به معنی خیال‌بافی نیست؛ «شخص» باید واقعا باشد که «اسطوره» را ذنه شود. کلی باید باشد که جهار برابر زیباکلام پول جمع می‌کند. گرد ناشناخته منل ترکس کلیاسی که می‌گویند اول جمع نمی‌کند. فرد ناشناخته منل ترکس رفته نمی‌رود. اصلا متوجه نشان هم‌راهی با اسطوره‌ای از زمانه. زنگی شخص شخص است. شخص ممکن است هرگز ایراد داشته باشد. عصیانی شود و اشتباه کند. حالت اسطوره اما شخصی نیست: اسطوره بار آمال یک ملت را به دوش می‌کشد... روایت فلام‌رضا تختی از نظر من جنبه سیاسی و اجتماعی‌اش است که بیننده را تکان می‌دهد. در فروردین ۹۸ می‌توانی چشم‌هایت را ببندی و فرض کنی در سال‌های ۳۹ و ۴۰ هستی، سال‌هایی که تختی بود. یک سری موارد در این جامعه خیلی فرق نکرده. از نظر من که کارم تابع تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است، مهم‌ترین جنبه فیلم این نکته است. این جنبه از فیلم بسیار عیان است و به هیچ روشی نمی‌توان این جنبه را از فیلم حذف کرد.

علامی: حس تماشاگر در انتهای فیلم حسی است که می‌توان روی آن سرمایه‌گذاری کرد. بعد از دیدن فیلم «فلامرضا تختی»، حس رضایت ما از جنسی است که شاید در مورد دس بعد ما بیشتر صدق می‌کند. انگار هنوز ارزش‌ها و آرمان‌هایی وجود دارد. فیلم تختی به‌نوعی بازگشت به آن آرمان‌هاست. حس خوبی است که بعد از دیدن فیلم فرگمی کنید هنوز می‌شود به چیزی ایمان داشت

احمد علامی: موضع شما بعد از دیدن فیلم «فلامرضا تختی» کمی متفاوت بود. یعنی بیش از اینکه این فیلم نزد شما به دلایل تاریخی و موضوعی آن جالب توجه بوده باشد. گویا شما بر این نظرید که در این فیلم بحث تاریخی موشکافی و روایت شده است و توصیه به دیدن این فیلم از جانب شما درواقع بر این مبنا است که امکان مقایسه تطبیقی و تلویحی با وضعیت موجود را دارد؛ به‌نوعی معتقدید در فیلم «فلامرضا تختی» نشانه‌هایی برای پی‌بردن به علت‌ها و ریشه‌های تاریخی وضعیت کنونی وجود دارد. این نشانه‌ها از نظر شما چیست؟

صادق زیباکلام: اگر از این منظر بحث را شروع کنیم گرچه حکمت است خیلی به فیلم ارتباطی نداشته باشد، شاید درست‌تر باشد چراکه من خیلی آدم سینمایی نیستم. اما می‌توان به بحث به این صورت ورود کرد که اگر اواج دوران تختی را دهه ۴۰ تا فوتش در سال‌های دهه ۳۰ و سال‌های ابتدایی دهه۴۰ در نظر بگیریم، بیشتر روایت فیلم در این دوران است. اگر کسی به من بگوید آیا این فیلم و آنچه از ایران سال ۱۳۴۰ و زندگی تختی را در آن دوران نشان می‌دهد فکر نمی‌کنید به‌نوعی کارگردان، فیلمنامه‌نویس و تهیه‌کننده خواسته‌اند نشان دهند که بخش‌هایی از جامعه امروز ما از نظر سیاسی و اجتماعی شباهت‌های عجیبی با بخش‌هایی از جامعه تختی پیدا کرده؟ ممکن است آخرین نکته‌ای باشد که سازندگان فیلم برای روایت از دهنشان عبور کرده باشد و این برداشت من است. اما به نظرم چه خواسته و چه ناخواسته این افقای افتاده است و شاید اگر یک نظرسنجی از کسانی که این فیلم را دیده‌اند صورت بگیرد، که آیا به نظرتان چنین هایی از این فیلم بیانگر ایران امروز نیست؟ ۶۰.۵۰ سال از آن زمان فاصله دارد؟ قطعا با این پاسخ روبه‌رو نخواهیم شد که تهران و ایران از آن زمان، یادآور بسیاری از جنبه‌های ایران امروز نیست؟ نمی‌توانم تاثیت کنم اما به نظرم اگر این نظرسنجی صورت بگیرد، شگفت‌زده خواهیم شد که چه کسر قابل توجهی از کسانی که فیلم را دیده‌اند به چنین جمع‌بندی رسیده‌اند که زندگی فیلم به نوعی ایران امروز را نشان می‌دهد. می‌توانیم چشم‌هایمان را ببندیم و فرض کنیم در زمان تختی زندگی می‌کنیم. یعنی کسی که آن خصوصیات را دارد، الان دچار معضلات سیاسی و اجتماعی از ناحیه دولت و مردم است. شما می‌توانید بگویید وارد این حوزه‌ها شده. معذالک فیلم به درستی نشان می‌دهد. این فرد چقدر از ناحیه دولت تحت فشار بوده. نمی‌توانسته به استادیوم و باشگاه برود و اجازه نمی‌دادند مرتبی شود. این آدم را از همه‌جیز ساقط می‌کنند و در فیلم به درستی نشان داده شده است. تختی خیلی همه‌اوذ نیست. این یک جنبه است که چرا زمانه تختی زمانه ما شباهت وجود دارد. جنبه دیگر که رسما در فیلم نمی‌توانستند مخفی کنند، داستان زورآزمایی بزرگ‌ترهاست. من دیروز سال‌ها کلاس هفتم یا دبستان غزالی کلاس ششم بودم که این زورآزمایی را در کلاس دیدم. تلاش‌های تختی برای کمک به مردم رانلزده‌زده را به خاطر دارم. کسی به شیر و خورشید و سازمان تأمین اجتماعی شاهنشاهی پول نداد اما هر کس به تختی دست داشت با جان و دل به تختی می‌سپرد. این داستان در زلزله کرمانشاه اتفاق افتاد. چرا مردم باید به صادق زیباکلام اعتماد کنند و در ۴۸ ساعت یکی، دو میلیارد تومان به او بسپارند. گویا به این تداوم که صادق زیباکلام پول‌ها را خورد و حرکم دوا اما اینکه یک شخصیت داشتگاهی در ۴۸ ساعت می‌تواند این مبلغ را جمع کند، با وزشکاری منل علی دایی در یک هفته چهار برابر زیباکلام پول جمع می‌کند. فرد ناشناخته منل ترکس کلیاسی که می‌گویند اول جمع نمی‌کند. فرد ناشناخته منل ترکس رفته نمی‌رود. اصلا متوجه نشان هم‌راهی با اسطوره‌ای از زمانه. زنگی شخص شخص است. شخص ممکن است هرگز ایراد داشته باشد. عصیانی شود و اشتباه کند. حالت اسطوره اما شخصی نیست: اسطوره بار آمال یک ملت را به دوش می‌کشد... روایت فلام‌رضا تختی از نظر من جنبه سیاسی و اجتماعی‌اش است که بیننده را تکان می‌دهد. در فروردین ۹۸ می‌توانی چشم‌هایت را ببندی و فرض کنی در سال‌های ۳۹ و ۴۰ هستی، سال‌هایی که تختی بود. یک سری موارد در این جامعه خیلی فرق نکرده. از نظر من که کارم تابع تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است، مهم‌ترین جنبه فیلم این نکته است. این جنبه از فیلم بسیار عیان است و به هیچ روشی نمی‌توان این جنبه را از فیلم حذف کرد.

علامی: حس تماشاگر در انتهای فیلم حسی است که می‌توان روی آن سرمایه‌گذاری کرد. بعد از دیدن فیلم «فلامرضا تختی»، حس رضایت ما از جنسی است که شاید در مورد دس بعد ما بیشتر صدق می‌کند. انگار هنوز ارزش‌ها و آرمان‌هایی وجود دارد. فیلم تختی به‌نوعی بازگشت به آن آرمان‌هاست. حس خوبی است که بعد از دیدن فیلم فرگمی کنید هنوز می‌شود به چیزی ایمان داشت

علامی: به‌دشواری. نکته‌ای که در فیلم «فلامرضا تختی» بارها تاکید می‌شود و تختی هم آگاهانه بر آن پافشاری می‌کند، نقش مردم است؛ یعنی در جریان تختی از دیالوگ فیلم تختی مردم می‌گوید مردم فلان چیز را می‌خواهند، ضمن کار برای مردم نکرده‌ام... مردمی که تختی از آنها صحبت می‌کند همان سرمایه اجتماعی است که خودش نسبت به آن تاکاها است؛ اما خودانگیخته می‌داند برای اینکه بتواند در عرصه آفتابی باقی بماند و بتواند از مردم باشد این است که باید همواره به مردم فکر کند. شاید به همین دلیل تختی با بینش عام از مردم، تمام سرمایه‌های شخصی خودش را از انتها مردم قرار می‌دهد. تا جایی که پول‌های پوسه‌ای را به سرمردم می‌پردازد. درحالی‌که بر مبنای خرد اسروزی لزومی ندارد این قدر به مردم باینندی نشده باد. پس آنچه تختی را رخانی می‌کند همین وازه مردم است. در جایی همسرش به او می‌گوید باز هم می‌گویی مردم، پس من چی؟ درحرفی دیگر از اعضای خانواده او نیز معترض‌اند. ازاین‌دست چوردها در تاریخمان کم نداشته‌ایم. شاید از اینجا معنای حضور مصدق در فیلم پیدا می‌شود. اینکه مصدق هم به‌شکلی خواسته یا ناخواسته با آگاهانه یا بشر سیاسی یا غیرزی، خودانگیخته مردم را ستایش می‌کرد و شیفته مردم بود. از اینجا نزدیکی با طالقانی هم می‌تواند یک مثلث تشکیل دهد. مضمونی به نام مردم بین طالقانی، تختی و مصدق مشترک بود و همین باور به مردم بود که موجب می‌شد مردم به این مثلث مشروعیت ببخشند و علت اینکه این مثلث معنا پیدا می‌کرد و با مردم تحت می‌شد. این بود که صادقانه و باوردینی بود. به قول شما دستوری نبود و این در فیلم تختی کاملا مشهود است. اتفاقا در فیلم، تنهایی تختی و مصدق هم به‌زیبایی نشان داده شده است. انگار سرنوشت هر دو به‌نوعی با اتفاقاتی که در جامعه تحیب‌شان می‌شود، یکی است و آنها را به انزوا و تنهایی می‌کشاند تا حدی که مردم هم قهرمانشان را فراموش می‌کنند.

زیباکلام: درست است در فیلم به نقش و حضور مردم زیاد اشاره شده است.

سایه‌روشن

نگاهی به یک ویدئوکلیپ
۵۰ سال بعد؛ برای مرد تنها

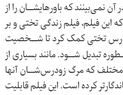

سمیه قاضی‌زاده
روزنامه‌نگار

با صدای بی‌صدا
مثه یه کوه بلند
مثه یه خواب کوتاه
به مرد بود به مرد

احتمالا به‌جز فرهاد مهراد که اولین تصویری است که از این بعدا به ذهن می‌آید، در این روزهای بهاری سیل‌زده دومین تصویر، چهره همیشه بی‌لبخند غلامرضا تختی با همه اندوه‌هایی است که بر جانش می‌خرید و بار دوام می‌آورد. می‌توان درباره دلایل شباهت مضمونی شعر شهیار قنبری که به نظر می‌رسد تنها دلیل انتخاب آن برای ساخت یک ویدئوکلیپ تبلیغاتی برای فیلم تختی است، صحبت نکرد. بلکه در عوض درباره زنده‌کردن چندین و چندباره قصه‌های حرف رد که سال‌ها قبل از دهه به قصد تصویر و سینما ساخته شده و اکنون بعد از ۵۰ سال باز دیگر همان‌قدر شنیدنی است.

غلامرضا تختی دیو سال بود که دیگر در جهان نفس نمی‌کشید که «مرد تنها» ساخته شد. در سال‌هایی که غم - همچون همیشه‌ای که بر این سرزمین به اشکال مختلف گذشته است- جان‌ها را آغشته به خود کرده بود. مسعود کیمیایی که از پروردگاران غم است، در حال ساخت «رضا موتوری» بود و مانند اغلب فیلم‌هایش در آن روزها سفارش ساخت موسیقی رضا موتوری را به استفدار مفرزاده می‌سپرد. وقتی شهیار قنبری طبق رسم آن روزها روی ملودی جاودانه اسفند ترانه‌اش را نوشت، می‌شد حدس زد که چه در انتظار خواننده خوش‌شانس آن است. به همین‌دلیل حساسیت خاصی در انتخاب خواننده آن بود. تا آنجا که عماد رام که آن روزها در اوج بود و با کیمیایی هم همکاری‌ها و دوستی‌هایی داشت، کاندیدای اجرای قطعه شد، اما خیلی زود کیمیایی مخالفتش را اعلام کرد. چون دوست داشت که صدایی آن‌چنان تازه این قطعه را بخواند که خود این تازگی بتواند ذهن مخاطب را درگیر کند.

رضای رضا موتوری پشت موتورش نشسته. تنها. کتک خورده. زخمی. بر از غم. و درعین‌حال همان‌قدر سربلند و حامی که از قبل بوده؛ اینجا ترانه شنیده می‌شود و بعدتر وصل به آن سکانس تیمارستان. ریشخند طعنه‌آمیز یکی و خواندن دیگری و گفت‌وگوی رضا (بهسرور وثوقی) با مادرش و رضا و فرنگیسی که به هم نمی‌رسند... اینها سناریوی موسیقی مسعود کیمیایی است که از آستانرین کارگردان‌های سینمای ایران با موسیقی است و از بهترین‌هایی که می‌داند چه‌جای ملودی و البته ترانه کجاست. همچنان نه در سینمای قبل از انقلاب که در سینمای بعد از انقلاب هم بهترین ترانه‌های موسیقی فیلم روی فیلم‌های کیمیایی است. کیمیایی خودش درباره همکاری‌های اجرای «مرد تنها» توسط فرهاد در فت‌وگویی بلند در ماهنامه هفت نگاه می‌گوید:

«فرهاد تا آن موقع فارسی نمی‌خواند. دریک دانسینگی در سر خیابان فلسطین امروزی به نام کوچینی می‌خواند و فرنگی هم می‌خواند. مدل زی چارلز و منل جنز خواننده دیگه که در همین فضاها بود. ولی اگر درفت می‌گردی می‌دیدی که پشت همه اینها، صدای مستقلی وجود دارد که حتی خودش هم زیاد به این حوزه‌های متفاوت گفتار نداشت. می‌ترسید فرامرز بخواند. با اسفند به کوچینی رفتیم و فرهاد پسندیده شد و این همکاری شکل گرفت.»

ماجرای عاطفه‌نداشتن فرهاد به اجرای قطعه فارسی را تابع دو به نکته آهنگ‌ساز، چون فرهاد قسم خورده بود که دیگر فارسی نخواند، در نهایت موافقت کرد با یک شرط به این کار بتدهد؛ اگر از نتیجه کار راضی باشد، روی فیلم بماند و در غیر این صورت ترانه ضبط‌شده را پاک کند. فرهاد به استودیو طنین تهران رفت و به طور زنده خواند و ضبط کرد. آهنگ‌ساز در سال ۹۱ در فت‌وگویی می‌گوید: «آهنگ توانه از پیش ضبط نشده بود و همزمان با خواندن فرهاد، نوازنده‌ها در استودیو می‌نواختند. پس از ضبط، از فرهاد خواستم کمی منتظر بماند تا از کار کمی بگریم و به او دهم تا کوش کند؛ اما فرهاد از نتیجه کار راضی بود و همان‌جا قبول می‌کند که ترانه در فیلم استفاده شود.»

«مرد تنها» نه‌فقط نماد رضای رضا موتوری که داستان همه مردهای تنهای قصه‌ها و فیلم‌ها و تاریخ است. از فرهاد که جانش به بود رو سر زسد تا سلطان دهه هفتاد تا هامون... از این حیات مند بسیاری از ترانه‌های ماندگار تجارتی موسیقی جهانی از تصویری‌ترین قطعات موسیقی است که به فراخور لحظات مختلف سینمایی و درماتیکی می‌توان از آن استفاده کرد؛ اما اینکه چه میزان این قطعه روی تصاویر بنشیند و به کمک قصه بیاید و خاطره‌سازی کند، بحث دیگری است.

یکی از اصلی‌ترین شعارهای فیلم بهرام توکلی این است: «ولی هیچ‌کس تختی نشد!». حالا شما جای سازندگان تختی، شباهت‌های رضا موتوری، فرهاد، کیمیایی و شخصیت‌هایش و تهایتا تختی اکنار زنجیری همیه اینها را از سال‌ها قبل ساخته دادد است. هوشمندی تیم پخش، سرنوشت مشابه شخصیت ترانه با مرحوم تختی، ملودی ماندگار و جاودانه فرهاد، همه اینها بوده اما مهجتر و برزنگتر از همه اینها، بارقه‌ای است که داستان «مرد تنهای» سال ۴۸ را به مرد تنهای قهرمانی که در سال ۴۶ در محل آتلانتیک زندگی را تلخ‌تر از تحملش دید، بیوند داده است:

با دستای فقیر
با چشمای محروم
با پاهای خسته
به مرد بود به مرد...

گفت‌وگوی احمد غلامی و صادق زیباکلام درباره سیاست در فیلم «غلامرضا تختی»

بازگشت سیاسی تختی

عکس: مریم فلکشاهی

غلامی: برمبنای همان قرائت تطبیقی، به نظر شما آن مردم یا مردم کنونی چه فرقی می‌کنند؟

زیباکلام: تختی هم اگر نفس می‌کشد، برای مردم است. در فیلم به‌درستی نشان داده می‌شود که اگر مدال می‌گیرد و کشتی می‌گیرد، برای مردم است. در فیلم به‌خوبی نشان داده می‌شود که تختی برای مردم زنده است و به‌نوعی شباهت‌هایی هم با مصدق پیدا می‌کند. مصدق هم مدام از مردم سخن می‌گوید. اینجا کمی نگران می‌شوم؛ چون به ایران ۹۸ پا می‌خورد. من به‌عنوان استاد علوم سیاسی از جامعی نگران مردم مردم کفتن مصدق‌ها- طالقانی‌ها و تختی‌ها می‌شوم. برای اینکه خیلی وقت‌ها باید چیزی بگویید که مردم خوششان نمی‌آید و دوست ندارند آنها را از زبان شما بشنوند. اگر این طور باشد که همواره با فکر مردم باشیم و آنچه مردم فکر می‌کنند درست است و دوست دارند را بگوییم، یک مشکل پیدا می‌کنیم. درست است که شما باید به مردم بگویید چیزی که فکر می‌کنید، درست نیست. اگر کسی به شما بگوید آقای زیباکلام حواست جمع باشد، نظرسنجی کرده‌ایم، اگر بگویید این نظام نباید اسیت ببند بود و عقب می‌رویم، ممکن است عده کمی متوجه شوند ولی ۹۰ درصد متوجه نمی‌شوند و شما ریسک می‌کنید. من به‌عنوان روشنفکر به شما خواهم گفت شهرندتان همشه ولی نمی‌توانم اجیزی را که مردم دوست دارند بگویم. من به رئیس جمهور کنونی ما خالی است که هم سیاست می‌ورزد و هم خلق سیاست می‌کند. اما سیاست به معنی قدرت نیست و همین امر. از چهره تختی چهره خطرناکی می‌سازد تا آنجا که دولت احساس می‌کند بیش از اینکه تختی یک ورزشکار غیرسیاسی باشد، کسی است که می‌تواند خلق سیاست کند. همین مقبولیت آنها را می‌ترساند. مقبولیتی که جهیه ساختار سیاسی به‌طور جدی از آن حمایت نمی‌کرد.

زیباکلام: با بخش عمده‌ای از آنچه می‌گویید موافق هستم و به آنچه گفتید و در ابتدا من گفتم که مقایسه بین ایران ۱۳۹۸ و ایران ۱۳۴۰، مورد دیگری را هم اضافه کنم؛ در ایران ۱۳۴۰ یک غلامرضا تختی بود که بخش‌هایی از جامعه ایران به آن افتال می‌کردند و قیولش داشتند و دانشجویان دانشگاه، بازاریان، مردم عادی و بی‌سواد‌ها قیولش داشتند. در این آدم سیاست‌زدگی و سیاسی‌کاری نمی‌دیدند که نکته مهمی است. شورختانه ما پس رفته‌ایم. اجازه دهید این‌طور بگویم در ایران ۱۳۴۰ تختی‌نامی بود که یک عده می‌توانستند به‌عنوان نوری در انتهای تونل به او نگاه کنند الان چه کسی این جایگاه را دارد؟ بعضی از ما آن جایگاه را داشته‌ایم اما شما به‌عنوان روزنامه‌نگار سیار جدی و حرفه‌ای می‌دانید که اگر هم بوده باید فعلا ماضی استفاده کنید. الان دیگر نیست. اگر در آذر ۱۳۹۶ صادق زیباکلام توانست چند میلیارد تومان جمع کند، الان صادق زیباکلام هرچه تلاش کند دیگر نمی‌تواند چند صد هزار تومان جمع کند. شما از جامعه سؤال کنید معلوم شده زیباکلام معتاد است یا در کار سکه و ارز است؟ چه کرده که دیگر به او اعتماد ندارید؟ جواب‌هایی می‌شنوید که مو به تنتان سیخ می‌شود. خلاصه اینکه ما دچار ریزش سرمایه اجتماعی هستیم. در دوره تختی سرمایه اجتماعی جبهه ملی باقی مانده بود. بخشی از اعتبار تختی این بود که می‌گفتند به جبهه ملی نزدیک است. جایی از فیلم یکی از رفقایش به تختی می‌گوید صبحانه را با مصدق می‌خوری. ناهار را با طالقانی و... از محمدرضا پهلوی بازوبند قهرمانی می‌گیری. از مصدق فلان چیز را می‌گیری. پس نشان می‌دهد تختی یک مقدار اعتبار اجتماعی جبهه ملی را داشته و جبهه ملی بوده. منتها در ۹۸ دیگر اینها وجود ندارد. رئیس دوران اصلاحات در بار تکرار کرد پای صندوق رای بیایید. من و شما می‌دانیم که چند ماه دیگر انتخابات است و اگر رئیس دولت اصلاحات ۲۰۰ بار دیگر هم بگوید دست درجه آن جمعیت پای صندوق خواهند رفت. همان بلایی که سر صادق زیباکلام آمده، بر سر رئیس دولت اصلاحات هم آمده. یک اندیشمند اسلام‌گرا منل بزنید که مثل مرحوم شریعتی قیولش داشته باشند. در فروردین ۹۸ هیچ‌چیز دستمان نیست. بعد از ۲۸ مرداد یک عده نگفتند چی اتفاق افتاد. الان هم نمی‌توانید بگویید چی اتفاق افتاد. الان هم نمی‌توانید حواتی که شخصیت اجتماعی و سیاسی بیاید.

می‌توانیم بگوییم مردم ایران در سال ۴۰ فهمیده بودند بد نه. تختی یک سرمایه اجتماعی بوده؛ اما سرمایه اجتماعی که نداشتیم. در سال‌های اخیر اتفاقی که افتاده سرمایه‌های اجتماعی ما را داغان کرده. چطور قرار است به سیاد ۹۲ برگردیم که وقتی رئیس دولت اصلاحات حرف می‌زد، همه به او گوش می‌دادند می‌گفتند یک اصولگرا نمی‌تواند رای بیاورد و به مجلس بیاید؟ چطور قرار است برگردیم به آذر ۹۶ که وقتی صادق زیباکلام می‌گوید آذر ۹۶ را قبول دارید کمی‌طایان به زلزله‌زده‌ها را به من بدهید؟

غلامی: به‌دشواری. نکته‌ای که در فیلم «غلامرضا تختی» بارها تاکید می‌شود و تختی هم آگاهانه بر آن پافشاری می‌کند، نقش مردم است؛ یعنی در جریان تختی از دیالوگ فیلم تختی مردم می‌گوید مردم فلان چیز را می‌خواهند، ضمن کار برای مردم نکرده‌ام... مردمی که تختی از آنها صحبت می‌کند همان سرمایه اجتماعی است که خودش نسبت به آن تاکاها است؛ اما خودانگیخته می‌داند برای اینکه بتواند در عرصه آفتابی باقی بماند و بتواند از مردم باشد این است که باید همواره به مردم فکر کند. شاید به‌همین‌دلیل تختی با بینش عام از مردم، تمام سرمایه‌های شخصی خودش را از انتها مردم قرار می‌دهد. تا جایی که پول‌های پوسه‌ای را به سرمردم می‌پردازد. درحالی‌که بر مبنای خرد اسروزی لزومی ندارد این قدر به مردم باینندی نشده باد. پس آنچه تختی را رخانی می‌کند همین واژه مردم است. در جایی همسرش به او می‌گوید باز هم می‌گویی مردم، پس من چی؟ درحرفی دیگر از اعضای خانواده او نیز معترض‌اند. ازاین‌دست چوردها در تاریخمان کم نداشته‌ایم. شاید از اینجا معنای حضور مصدق در فیلم پیدا می‌شود. اینکه مصدق هم به‌شکلی خواسته یا ناخواسته یا آگاهانه یا بشر سیاسی یا غیرزی، خودانگیخته مردم را ستایش می‌کرد و شیفته مردم بود. از اینجا نزدیکی با طالقانی هم می‌تواند یک مثلث تشکیل دهد. مضمونی به نام مردم بین طالقانی، تختی و مصدق مشترک بود و همین باور به مردم بود که موجب می‌شد مردم به این مثلث مشروعیت ببخشند و علت اینکه این مثلث معنا پیدا می‌کرد و با مردم تحت می‌شد. این بود که صادقانه و باوردینی بود. به قول شما دستوری نبود و این در فیلم تختی کاملا مشهود است. اتفاقا در فیلم، تنهایی تختی و مصدق هم به‌زیبایی نشان داده شده است. انگار سرنوشت هر دو به‌نوعی با اتفاقاتی که در جامعه تحیب‌شان می‌شود، یکی است و آنها را به انزوا و تنهایی می‌کشاند تا حدی که مردم هم قهرمانشان را فراموش می‌کنند.

زیباکلام: درست است در فیلم به نقش و حضور مردم زیاد اشاره شده است.

تبعات سنگین‌تری دارد و کسی دیگر خاطر نسبت هزینه آن را بپردازد. شاید به‌دلیل اینکه فکر می‌کند پرداختن هزینه و پذیرش این تبعات منجر به تنهایی و بی‌پناهی می‌شود و بخش اعظمی از منافعش را باید نادیده بگیرد. عقل کنونی سیاست‌مداران ما عقل معاش شده است و بعید است که دیگر خواسته یا ناخواسته دغدغه قهرمان‌شدن داشته باشند. به همین خاطر وقتی به تختی نگاه می‌کنیم، انگار زیباکلام زیباکلام حق‌بر یم‌به که دیگر به‌دست‌آوردنش، رخ‌دادن دوباره‌اش خیلی دشوار است و در شرایط کنونی کسانی که تن به این دشواری دهند اندک هستند. با شما موافقم. تختی و مصدق آگاهانه به سیاست مردم اعتقاد داشتند و دغدغه قهرمان‌شدن هم نداشتند، اما شاید اگر تختی و حتی دکتر مصدق را هم در زمان کنونی خودش بزند و این حذف فیزیکی خودش بزند و این حذف برای تختی در طول دو دهه همواره اعتبار محسوب شده و اسطوره‌ای از او ساخته است. کارگردان فیلم خواسته بگوید تختی قهرمان و اسطوره است؛ اما اسطوره‌ای نیست که بخش اعظم آن را مدیون مبارزه با حکومت تلقی می‌کنید. در واقع فیلم اسطوره‌ای را می‌شکند و اسطوره‌ای دیگر را جایگزین می‌کند با شرایط سال ۹۸ واقع‌بینانه‌تر است و شرایط امکان بروز و حضورش بیشتر است؛ یعنی می‌گوید اگر دنبال کسی هستید که جلوی دولت بایستد و هنوز آن تختی را دوست دارید. وجود ندارد. اگر دنبال کسی هستید که به خانواده‌اش پشت کند و همه سرمایه اجتماعی‌اش